

## متن پرسش

بسمه تعالی: سلام علیکم: چندی پیش سوالی داشتم که مطمئن از پرسشش نبودم؛ سوالم به شرح زیر بود: استاد اساسا در چنین جهان بس گشوده ای چطور می‌توان به یک ثبات و پایه ای رسید تا بتوان حرکت کرد؟ حداقلیات راه عمر کدامست؟ آنقدر حقیقت به انحاء مختلف جلوه کرده که انسان نمی‌داند که اساس و پایه شروع حرکتش باید به چه صورت باشد؟ آخر به گونه ایست که انسان فعالیت هایی را در پی هدفی انجام می‌دهد، در حالت خوبش به این بر می‌خورد که به عنوان مثال با در نظر نگرفتن آنچه که فیلسوفان غرب در جستجوی آن در تلاطم بودند، هدفش ناقص بوده و به تبع کاری پیش برده که در خور نبوده. با توجه به وهم انسان هم که زود رازی می‌شود و محدودیت طلب است و فکر می‌کند که هر چه دارد آخر دارایی هاست، انسان چه موقع می‌تواند در عرصه اجتماع در مواجهه با انسان ها کاری را پیش برد که بداند حق است و کامل؟ - الان با سوالی مواجه شدم که احساس می‌کنم با سوال قبلم مرتبط است. ۱. استاد در یک زندگی توحیدی که می‌توان با قرآن و روایت بدان رسید، حقیقتاً ما نیازی به شناخت تفکرات متفکران رو داریم؟ آیا ما از برای سلوک خودمان نیاز به خواندن تفکرات شهید مطهری و نیچه و هایدگر و علامه طباطبائی و ... داریم؟ و یا به صورت عرضی، آنهم برای هدایت انسان ها و مواجهه با آنها نیاز به دانستن تفکرات موجود داریم؟ جز این می‌توان گفت که چشم های قرآن ندیده ما برای یافت بیشتر حقیقت، برای یافت بیشتر اطمینان، نیاز درونی به مواجهه با تفکرات جهان دارد؟ ۲. راز شکل گیری افراد چیست؟ چرا انسان ها حقیقت را به یک اندازه و به یک شکل دریافت نمی‌کنند؟ چرا شما که حقیقت را یافتید به گونه ای حضور و ظهور دارید و امام که حقیقت را یافت به گونه ای دیگر؟ چرا هرکس یکجاست؟ چه چیز هایی دارد ما را شکل می‌دهد؟ این نا توانی های انسان است که به هر قدر که ناتوانند، آن ناتوانی آن ها در مناصب اجتماعی جا می‌دهد؟

## متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عمده احساس حضور انسان در نزد خود است و درک هویت روحانی که جان او احساس کند که در جایگاه خوبی حاضر است، یا نه. در این رابطه با خود به مسائلی می‌رسد که می‌یابد قرآن با او سخن‌ها دارد و در راستای هرچه بیشتر حاضر شدن نزد خود با متفکرانی که نام بردید، آشنا می‌شود تا بیابد چگونه آن‌ها در مواجهه با خود موشکافانه مواجه شده‌اند و در رفع آن مسائل توانسته‌اند خود را بیشتر و بیشتر بیابند. به همین جهت همه حرف در آن است که در مواجهه

با متفکران باید متوجه مسائل آنها شد. در خصوص علامه طباطبایی می‌توان گفت ایشان متوجه مسائل تاریخ خود نسبت به انسان بوده‌اند و با توجه به این امر به قرآن رجوع کرده تا انسان بتواند معنای بودن خود را در این جهان و در این تاریخ در نزد خود با توجه به اشارات قرآنی احساس نماید.  
موفق باشید